

الهه کولانی^۱

پیوندهای فرهنگی در آسیای مرکزی و در پیرامون جیحون، می‌تواند به زمینه مناسبی برای توسعه روابط مودت‌آمیز میان کشورهای منطقه تبدیل شود. به‌ویژه ایران و ازبکستان در بهره‌گیری از این منابع عظیم تمدنی می‌توانند نقش مؤثری را ایفا نمایند. هراس از توسعه بنیادگرایی طالبانی امروز به یک تهدید جدی در آسیای مرکزی و قفقاز و حتی درون مرزهای فدراسیون روسیه تبدیل شده است. بر پایه یک همکاری جمعی می‌توان از زمینه‌های ارتقای منافع بهره‌گرفت، و بر همین اساس با تهدیدات مشترک نیز مقابله کرد. به‌نظر می‌رسد ایجاد یک افغانستان یکپارچه و با ثبات نیازمند عزم همه کشورهای پیرامون آن و درک مشترک از مفهوم عینی تهدیدات در منطقه می‌باشد.

در اساطیر ایرانی فریدون از پادشاهان ایرانی سه پسر به‌نام سلم، تور و ایرج داشت. سرزمینی که به تور واگذار شد، توران نام گرفت. در کتابهای باستانی ایران، و در اوستا، ایرانیان و تورانیان از یک نژاد معرفی شده‌اند. در دوران پیش از اسلام گاه جیحون (آمودریا) و گاه سیحون (سیر دریا)، مرز ایران و توران خوانده می‌شدند. از نخستین سالهای ظهور مسیحیت، با هجوم اقوام ترک از سوی شرق، و نیز اقوام زردپوست از این سمت، زبان ترکی به تدریج جانشین لهجه‌های ایرانی شد. کوشان‌ها یا تخارها که از نخستین سالهای مسیحی در توران زمین استقرار یافته، در برخی از منابع ترک، ایرانی و یا تبتی خوانده شده‌اند.^(۱)

ابوریحان بیرونی که کوشان‌ها را ترک می‌دانست، در خصوص نحوه لباس پوشیدن آنها مستنداتی را مطرح می‌سازد، و در میان مورخان روسی اصل و نسب ایرانی آنها مورد توجه قرار گرفته است. منطقه باکتریا (بلخ) که از مراکز عمده تمدن و

۱. خانم دکتر الهه کولانی دانشیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران و نماینده مجلس شورای اسلامی می‌باشد. این مقاله در کنفرانس سه‌جانبه ایران، ازبکستان، فرانسه در تاشکند (۱۳۷۸) ارائه شده است.

فرهنگ ایرانی بود، در کنار دیگر مناطق تحت نفوذ فرهنگ ایرانی مانند سفدیانا، مدت‌های بسیار در قلمرو امپراتوری کوشان‌ها قرار گرفته بود. کوشان‌ها بر سرزمین‌های وسیعی از هندوستان تا آسیای مرکزی فرمان می‌راندند. به این ترتیب ماوراءالنهر از دیرباز تحت نفوذ فرهنگ و تمدن ایرانی قرار داشت. آبیاری کشتزارها از طریق توسعه شبکه‌های آبرسانی و احداث کانال‌هایی به این منظور از همین دوران در آسیای مرکزی (ماوراءالنهر) گسترش یافت. دولت کوشانی به تلاقی مهم فرهنگ‌های هم‌عصر خود از چینی، یونانی، هندی و ایرانی تبدیل شده بود. پیوندهای نزدیک تاریخی، فرهنگی که از این دوران در میان اقوام مختلف ماوراءالنهر ایجاد شد، در قرون بعد تداوم یافت.

ترک‌ها از شرق کوه‌های اورال، شمال چین و سیبری به ماوراءالنهر راه یافتند. در مورد ریشه‌های نژادی و قومی آنان دیدگاه‌های گوناگون وجود دارد. قدیمی‌ترین اثر بازمانده به ترکی در تاریخ بشری کتیبه‌های ارخون است. این کتیبه‌ها که از قرن هشتم میلادی برجای مانده، در نیمه دوم قرن نوزدهم کشف و مورد بهره‌برداری قرار گرفت. این اثر به مردمی تعلق دارد که نخستین بار خود را ترک خواندند. این افراد که از قرن ششم در عرصه تاریخ ظاهر شدند، در دشتهای مرزی میان چین، ایران و امپراتوری بیزانس مستقر شدند.^(۲) آنان که بر سرزمینهای وسیعی سیطره یافتند، از رسیدن به اتحاد سیاسی بازماندند، و به دلیل کوچ‌نشینی دچار تجزیه و تفرقه مداوم بودند.

با حضور اعراب و مسلمانان در آسیای مرکزی (ماوراءالنهر) این منطقه وارد عصر جدیدی شد. تحولی عمیق در شرایط سیاسی - اجتماعی - اقتصادی آن ایجاد شد. وحدتی در ماوراءالنهر به وجود آمد که بیسابقه بود. گرچه مقاومت‌های بسیاری در برابر هجوم سپاهیان اسلام شکل گرفت، ولی نفوذ اسلام روزبروز گسترش یافت. با ورود اسلام به این منطقه، نفوذ ایران نیز بیش از پیش شدت یافت، و فرهنگ‌های دیگر از جمله هندی روبه افول نهاد.^(۳) ترک‌ها که به‌رغم سلطه سیاسی پیشین خود تحت نفوذ فرهنگی ایرانی قرار داشتند، در دوران اسلامی تأثیرپذیری فزاینده‌ای را آشکار ساختند. به این ترتیب تا ظهور و توسعه اسلام در آسیای مرکزی، در دو سوی جیحون فرهنگ و تمدن ایرانی از حضور و نفوذ وسیعی برخوردار بود.

باگسترش اسلام در این منطقه، نقش ایرانیان در امور سیاسی-اقتصادی منطقه کاهش نیافت. اصولاً قبل از توسعه فرهنگ اسلامی در آسیای مرکزی چهار فرهنگ قابل شناسایی بود: فرهنگ سغدی، فرهنگ خوارزمی، فرهنگ تخارستانی، و فرهنگ شرق ایران.^(۴) در این فرهنگ‌ها زبان ایرانی دارای جایگاه ویژه‌ای بود. حضور اسلام با تقویت نقش ایرانیان در ماوراءالنهر همراه بود. مبادلات فرهنگی و تعامل سازنده با فرهنگ ایرانی در دو سوی جیحون ادامه یافت. حتی سختگیری‌های اعراب نتوانست مانع سخن گفتن اعراب به زبان فارسی شود، و یا اینکه لباس ایرانی بر تن کنند، هرچند مجازاتهایی نیز برای این رفتارها در نظر گرفته شده بود.^(۵) بزودی از قرن دوم هجری اقتباس از تشکیلات و امور دیوانی ایرانیان گسترش یافت. سیستم چاپار (پست) و ارتباطات با بهره‌گیری از تجارب ایرانیان متداول شد. اسامی و پسوندهای ایرانی با نامهای عربی درآمیخت، و براساس برخی برآوردها واژه تازیک، تازیک و تاجیک از همین دوران به وجود آمد. اعراب در زبان سغدیان تازیک خوانده می‌شدند، پس این واژه برای همه مسلمانان، اعم از عرب و غیرعرب به کار گرفته شد.

با افزایش تعداد مهاجرین ایرانی، فرهنگ و زبان ایرانی به‌طور مستمر توسعه یافت. با رسمیت یافتن زبان فارسی به عنوان زبان بین‌المللی در آسیای مرکزی، زمینه‌های رشد و توسعه مداوم فرهنگ و زبان فارسی تقویت گردید. به‌زودی بخارا پس از مکه به یکی از برجسته‌ترین و بهترین مراکز انتشار آموزه‌های اسلامی تبدیل شد.^(۶) به بیان بار تولد شرق‌شناس مشهور روس، برخلاف مقاومت ترکان آسیای مرکزی در برابر نیروهای اسلامی، با توسعه نفوذ مسلمانان، فرهنگ ایرانی نیز گسترش یافت. این روند سبب تشدید تأثیرپذیری اقوام ترک زبان در آسیای مرکزی از فرهنگ و تمدن ایرانی شد. از هنگام ورود اسلام به آسیای مرکزی، زمینه برای نفوذ فرهنگ ایرانی تسهیل شد. عده زیادی از ایرانیان که مسلمان شده بودند، در کنار اعراب وارد آسیای مرکزی شدند، این عده نقش مهمی در فرآیند توسعه فرهنگ و تمدن ایرانی در این منطقه برعهده داشتند.

از دیدگاه جغرافیدانان مسلمان، ترکستان به منطقه ماوراءالنهر اطلاق گردید. بهبود و تقویت روابط تجاری میان مسلمانان و ترک‌های منطقه در ترویج آیین اسلام مؤثر بود. ترک‌ها

بزودی در دستگاه حکومت‌های ایرانی موقعیت خود را تثبیت کردند. سامانیان نمونه خوبی در این خصوص بود. ترکانی که وارد دستگاه حکومت سامانی شدند، جز زبان که ارتباط آنان را با ایرانی‌ها و حکومت آنان برقرار می‌کرد، علایق مشترکی نداشتند. آنها بزودی توانستند نواحی شمال ماوراءالنهر را تحت کنترل خود درآورند. در پی تقویت نفوذ آنها سلسله‌های پادشاهی ترکان در جنوب ماوراءالنهر شکل گرفت. غزنویان توانستند مناطق وسیعی را تحت سیطره خود قرار دهند. در دوره سامانی فرهنگ و تمدن ایرانی در ماوراءالنهر و بخش‌های جنوبی آن رواج عمیقی یافته بود. در رشته‌های مختلف عقلی و نقلی، از حکمت و فلسفه، طب، هندسه، فقه، تا موسیقی، طبیعت‌شناسی و انسان‌شناسی دستاوردهای مهمی نصیب جامعه بشری گردید. شهرت بی‌نظیر بخارا مرکز دولت سامانی سبب توسعه و گسترش روزافزون فرهنگ و تمدن ایرانی در سراسر ترکستان (ماوراءالنهر) گردیده بود. سعید نفیسی با توجه به شکوفایی کم‌نظیر تاریخی و فرهنگی در دوسوی جیحون، آن را زادگاه اساطیر ایرانی و حماسه‌های پُرشور ایرانی خواند. او محل وقوع داستان‌های شاهنامه را حوضه جیحون دانسته است. به نظر او با جرأت می‌توان گفت، ناحیه جیحون و ماوراءالنهر گهواره فرهنگ معنوی ایران است. شرق ایران، خراسان و ماوراءالنهر مسیرهای توسعه معنوی و فرهنگی را برای همه روشن ساخته است. زبان فارسی در عصر سامانیان از نفوذ چشمگیری در سراسر ماوراءالنهر برخوردار شده، به تجلی مزایای خود پرداخته بود، هرچند در همان هنگام در بخش‌هایی از ایران، بسیاری از ایرانیان به‌عربی می‌نوشتند.

سامانیان شرایط وحدت این منطقه را فراهم آوردند. تا پیش از آنان دولت شهرهای مختلف در منطقه به‌وجود آمده بود. این منطقه که همواره مورد تهاجم اقوام صحراگرد قرار داشت، در مسیر اتصال شرق آسیا به غرب آن از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بود. ترکان سلجوقی نیز که اسلام آورده بودند، ارتباط نزدیکی با ایرانیان برقرار کردند و از آنها در دستگاه حکومتی خود بهره گرفتند. امرای سلجوقی زندگی چادرنشینی و صحراگردی خود را با شیوه شهری جابجا کردند. با کسب فرهنگ ایرانی - اسلامی از سوی سلجوقیان اراضی وسیعی این نفوذ را پذیرا گردید. (۷) نقش خواجه نظام‌الملک طوسی در هدایت الب ارسلان و اقتدار وی چندان برجسته است که نیاز به توصیف ندارد.

در آستانه حمله مغول به ماوراءالنهر، وجود دوازده کتابخانه عظیم که هر یک هزاران کتاب در خود جای داده بودند، بیانگر توسعه چشمگیر اجتماعی - فرهنگی ناحیه بود. در شهرهای خراسان و ماوراءالنهر زبان فارسی از جایگاه بی‌نظیر و برجسته‌ای برخوردار بود. رواج زبان فارسی در همه شهرهای ماوراءالنهر از جلوه‌های ویژه این دوران است. در دربار پادشاهان سامانی افرادی از مذاهب گوناگون با آزادی کامل زندگی می‌کردند. کسی به دلیل عقیده و تمایلات مذهبی و دینی دچار محدودیت نمی‌شد. دوران سامانی از نظر علمی و ادبی و اعتقادی بی‌گمان دوران طلایی تمدن ایرانی و اسلامی در ماوراءالنهر بود.

هرچند پس از حاکمیت ترکان، آثار این سیاست از میان نرفت، و بقایای تساهل مذهبی سامانیان استمرار یافت، ولی نوعی تعامل عمیق در میان فرهنگ ایرانی - اسلامی و ترکی در طول قرون بعدی تا حمله مغول ادامه پیدا کرد. تأثیر نفوذ فرهنگی اویغورها در نقاشی ایرانی (مینیاتور) به همین امتزاج مربوط می‌شود. غزنویان، سلجوقیان و خوارزمشاهیان، یکی پس از دیگری شاهد توسعه نفوذ فرهنگ ایرانی و اسلامی در دستگاه حکومتی خود بودند.

امپراتوری مغول‌ها و تیموریان نیز به عرصه‌ای برای تعامل فرهنگی در دوسوی جیحون تبدیل شد. آنها نیز در جریان توسعه مبادلات فرهنگی - اجتماعی - سیاسی دوران خود، تحت نفوذ عمیق فرهنگ ایرانی - اسلامی قرار گرفتند. گرایش غازان خان به اسلام تا بدانجا پیش رفت، که به ایجاد موقعیت ویژه برای مذهب شیعه در دستگاه حکومتی او منجر شد. این توجه پس از او نیز استمرار یافت. نفوذ فرهنگ ایرانی و اسلامی در متصرفات تیمور لنگ نیز مثال‌زدنی است. او توسعه تجاری و اقتصادی متصرفات خود را مورد توجه قرار داده بود. هرچند پس از تیمور تفرقه و تشتت سیاسی در ماوراءالنهر ظاهر شد، و در منطقه تجزیه سیاسی گسترش یافت، ولی ابعاد پیوندهای فرهنگی همچنان پایدار ماند. جانشینان تیمور نیز توسعه فرهنگی منطقه را براساس تقویت هویت اسلامی - ایرانی دنبال کردند.^(۸) به‌رحال آنها نتوانستند وحدت ماوراءالنهر را حفظ کنند، و این منطقه در میان عده‌ای از خان‌ها و ایران تقسیم شد.

روسیه در ترکستان

در قرن چهاردهم و پانزدهم برتری مسلمانان بر رعایای روس در نواحی تحت سلطه

اردوی زرین مشهود بود و در قرون شانزدهم و هفدهم هم نوعی تعادل میان آنها به وجود آمد. ولی از قرون هجدهم و نوزدهم روند برتری روس‌ها بر مسلمانان شدت یافت. روس‌ها در ۱۵۵۲ بر غازان، و در ۱۵۵۶ بر هشترخان سلطه یافتند. هرچند مقاومت‌های پراکنده‌ای وجود داشت ولی در نیمه دوم قرن نوزدهم این سیطره تکمیل شد. خانان بخارا، خیوه و خوقند، یکی پس از دیگری در برابر نفوذ و هجوم سنگین روس‌ها سقوط کردند.

دولت روسیه سیاست یکسان‌گردانی را در ماوراءالنهر نیز دنبال کرد. هرچند برخی از گرایشهای محلی به ظهور نوعی جدید از تاتارهای روس شده تمایل یافته بود، ولی تلاش برای مسیحی کردن مسلمانان گسترش یافت.^(۹) روس‌ها سپس باقی ماندن مردم بومی در آسیای مرکزی را بر عادات و آیین خود پذیرفتند. در این منطقه روس‌ها پیگیری شیوه‌های یک قدرت استعماری سنتی را هدف قرار دادند. عده زیادی از روس‌ها به منطقه مهاجرت کردند، و در مناطق خاص محله‌های روس‌نشین به وجود آوردند. اهالی ماوراءالنهر (ترکستان) نه شهروندان روسیه تلقی می‌شدند، و نه به خدمت نظام فراخوانده می‌شدند. ترکستان که روزگاری مهد تمدن ایرانی و اسلامی بود، از دوران استحکام سیطره کامل روسیه، از مدار تعامل با دیگر نقاط جهان جدا مانده، رکود فرهنگی، سیاسی، اقتصادی آن تداوم یافت. تشکیلات سیاسی روس در پی آن بود تا متحجرترین اشکال بقایای فرهنگ ایرانی - اسلامی در منطقه را در انزوا و انحطاط نگهدارد.^(۱۰)

هرچند در برخورد روس‌ها با مسلمانان آسیای مرکزی (ترکستان) و آیین اسلام، گاه تساهل و گاه شدت عمل به کار گرفته شد، از پایان قرن نوزدهم روسیه تزاری سیاست یکسان‌گردانی^۱ را به طور گسترده‌ای دنبال کردند. سیاست تفکیک نژادی و قومی گسترش یافت، محله‌های جداگانه برای روس‌ها برای جدا ماندن از مسلمانان و کاهش بازتاب‌های این امتزاج افزایش پیدا کرد. شیوه برخورد روس‌ها در قرن نوزدهم تا برپایی انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در برابر مسلمانان آسیای مرکزی از طریق قتل عام، انقراض از طریق قرار دادن در محاصره،

1. Assimilation

همسان‌گردانی از طریق گسترش مسیحیت ارتدوکس، یکسان‌گردانی از طریق روسی کردن، مشارکت نخبگان و رها کردن توده‌ها، مشارکت سیاسی و اقتصادی شکل می‌گرفت.^(۱۱)

انقلاب اکتبر ۱۹۱۷

در پاسخ به فشارهای همه‌جانبه روس‌ها در مناطق مسلمان‌نشین پیرامون دریای خزر، جنبش جدیدی شکل گرفت. جنبشی که رفع عقب‌ماندگی‌های مسلمانان را نسبت به ملل غربی و از جمله روس‌ها هدف قرار داده بود.^(۱۲) در نیمه دوم قرن نوزدهم گرایش‌های پان‌ترکیستی و پان‌اسلامیستی در سراسر مناطق یادشده گسترش پیدا کرد. هرچند مرکز این علایق اصولاً در قفقاز بود^(۱۳)، ولی امواج آن در آسیای مرکزی نیز امتداد یافت.

ایجاد دولت‌های جدید قومی در آسیای مرکزی این منطقه را وارد عصر جدیدی کرد. دولت جدید کمونیستی برنامه وسیعی را برای نوسازی کمونیستی در منطقه آغاز کرد.^(۱۴) شعار لنین در مورد حق تعیین سرنوشت ملت‌ها برای مردم مسلمان آسیای مرکزی انتظار برپا کردن نظام‌های اسلامی را نیز مطرح ساخت.^(۱۵) ولی بزودی روشن شد دولت جدید کمونیستی در پی یکسان‌سازی جدیدی، منطقه را هدف قرار خواهد داد. سیاست جدید یکسان‌سازی بر پایه ایدئولوژی مارکسیسم - لنینیسم نوسازی ویژه‌ای را در آسیای مرکزی دنبال کرد.

میراث عظیم فرهنگ و تمدن ایرانی و اسلامی در دوران اتحادشوروی مورد تهاجم وسیع قرار گرفت. اولین و مهمترین گام در این مسیر، تغییر رسم‌الخط و زبان در منطقه بود. از دیدگاه رهبران جدید کمونیست، دین اسلام یک نهاد ارتجاعی برجای مانده از دوران فئودالیسم تعریف شد. فرهنگ جدید شوروی بر پایه ایستارهای روسی برای ساختن انسان جدید شورویایی جایگزین فرهنگ ایرانی و اسلامی در آسیای مرکزی شد. از این دیدگاه برای ساختن انسان جدید باید ارتباط او با گذشته تاریخی و فرهنگی‌اش قطع می‌شد. گذشته‌ای که با فرهنگ ایرانی - اسلامی در آمیخته بود، و هویت منطقه را شکل داده بود. این انسان جدید باید دارای تمایلات فوق‌ملی، پرولتاریایی و جهانی بود. لذا تلاش وسیعی و همه‌جانبه برای از میان بردن میراث فرهنگی آسیای مرکزی سامان داده شد.

نابودسازی فرهنگ ایرانی - اسلامی در منطقه در طول دوران اتحاد شوروی با گسترده‌تری قابل توجه ادامه یافت. ولی برخلاف حجم و میزان عظیم تلاش‌های به کار گرفته شده، دین و فرهنگ سنتی و تاریخی منطقه از میان نرفت. اجرای این سیاست به ایجاد اسلام رسمی و اسلام‌موازی در منطقه انجامید.^(۱۶) مرکزیت اسلام رسمی در چهار مرکز اسلامی در تاشکند (مرکز آسیای مرکزی و قفقاز)، اوفا (مرکز سیبری و روسیه) اروپایی باکو (قفقاز)، شمال قفقاز و داغستان (ماخاچ قلعه) شکل گرفت. مفتی‌های مسلمانان در این مراکز نشر و هدایت اسلام را تحت نظارت حزب کمونیست اتحاد شوروی عهده‌دار شدند. در حالی که اسلام‌موازی دور از کنترل رسمی توانست از طریق مجاری مردمی و غیررسمی تداوم باورهای دینی را تحقق بخشد.

به این ترتیب از میان بردن فرهنگ ایرانی - اسلامی در آسیای مرکزی در طول دوران اتحاد شوروی با دقت و حساسیت شدید دنبال شد. استالین در ایجاد نظام ملی - قومی در آسیای مرکزی، کمترین سهم و توجه را به تاجیکستان معطوف ساخت. شهرهای سمرقند و بخارا که مراکز تمدن ایرانی - اسلامی آسیای مرکزی هستند، به تاجیکستان، به عنوان تنها کشور فارسی‌زبان منطقه داده نشدند، بلکه به ازبکستان الحاق شدند و شهر مردابی دوشنبه مرکز تاجیکستان قرار گرفت که ویژگی تاریخی نداشت. برخلاف توجه شدید و اقدامات گسترده رهبری کمونیستی به نابودسازی فرهنگ ایرانی - اسلامی در آسیای مرکزی، اجرای سیاست‌های متنوع و همه‌جانبه در این زمینه سبب نابودی گرایش‌های دینی در منطقه نشد. روند گسترده‌ای از تصفیه‌های سیاسی نیز در این مسیر شکل گرفت. استالین در دهه ۱۹۳۰ ریشه‌های هرگونه گرایش‌های ملی و محلی را نابود کرد. بروز هرگونه تمایل ملی‌گرایانه با سرکوب شدید همراه شد. شورویایی ساختن مردم آسیای مرکزی با شدت هرچه تمام‌تر ادامه یافت.^(۱۷) گسترش آموزش‌های ایدئولوژیک مارکسیستی - لنینیستی و تبلیغات ضد مذهبی مورد توجه جدی واقع شد. دولت اتحاد شوروی از کلیه امکانات خود برای از میان بردن بقایای فرهنگ ایرانی - اسلامی در آسیای مرکزی استفاده کرد.

طریقت‌های صوفی در برابر این اقدامات نقش بازدارنده مهمی را ایفا کردند.^(۱۸) آنها در شکل‌گیری و تقویت اسلام موازی نقش تعیین‌کننده‌ای داشتند. چون فعالیت این گروه‌ها اساساً

غیرقانونی و خارج از کنترل دولت اتحاد شوروی بود، آموزش و اجرای احکام دین را برعهده گرفت. فعالیت آنها در پیرامون اماکن مقدس تمرکز می‌یافت. این اماکن به مراکزی برای گردهمایی مومنین تبدیل شده بود. در واقع این اماکن بجای مساجد تعطیل شده، نقش جدی در آموزش و گردآوردن مسلمانان ایفا کردند.

طریقت‌های صوفی در مناطق گوناگون اتحاد شوروی نفوذ خود را گسترانده بودند، و پایگاه اصلی خود را در قفقاز مستقر کرده بودند.^(۱۹) طریقت‌های نقشبندی، قادریه، کبرویه و یسوعیه در میان آنها از بیشترین نفوذ برخوردار بودند. برخی از آنها در دوران قبل از اتحاد شوروی برای مبارزه با سلطه روس‌ها در قفقاز بسیار تلاش کردند. طریقت نقشبندی سابقه‌ای دوپست‌ساله در مبارزه علیه روس‌ها را ثبت کرده بود، که بعد از اتحاد شوروی نیز در اشکال جدید ادامه یافت.^(۲۰) به این ترتیب برنامه‌ریزی وسیع دولت اتحاد شوروی برای نابود کردن فرهنگ ایرانی - اسلامی در طول سالهای دهه ۱۹۲۰ تا ۱۹۹۰ نتوانست مبانی هویت ملی در آسیای مرکزی را نابود سازد. فروپاشی اتحاد شوروی مجال جدیدی برای طرح آرمان‌های ملی و مذهبی در آسیای مرکزی بر پایه هویت تاریخی و فرهنگی غنی و پربار آن فراهم آورد.^(۲۱)

پس از فروپاشی

با تجزیه و نابودی اتحاد شوروی و استقلال جمهوری‌های آسیای مرکزی، میراث تاریخی - فرهنگی منطقه ماوراءالنهر به ابزار مناسبی برای هویت‌یابی جدید تبدیل شد. در شرایط افول مدل نوسازی کمونیستی، و پیامدهای اجرای برنامه‌های گسترده دوران اتحاد شوروی در این زمینه، روند تحولات به سرعت گسترش یافت. پیوندهای تاریخی - فرهنگی دیرین در آسیای مرکزی و پیرامون آن، پس از فروپاشی اتحاد شوروی، بار دیگر پیوندهای فرهنگی در دوسوی جیحون را آشکار ساخت این پیوندها با ملاحظات منطقه‌ای و بین‌المللی درهم آمیخته است. در تلاش برای یافتن هویت جدید منطقه‌ای، فرهنگ ایرانی - اسلامی و ترکی به‌طور گسترده‌ای مطرح شده، زمینه‌ساز بروز رقابت‌های جدی گردید.

رهبران آسیای مرکزی نیز، هرچند از نخبگان دوران کمونیسم بودند، بهره‌گیری از

«کارت اسلامی» را برای پیگیری اهداف ملی خود مورد توجه قرار دادند.^(۲۲) همه محققان و کارشناسان آسیای مرکزی این واقعیت را که اسلام بخش جدایی‌ناپذیر هویت‌های جمهوری‌های آسیای مرکزی است، مورد پذیرش قرار داده‌اند. لذا نخبگان منطقه که بازماندگان نومنکلاتورای اتحادشوروی هستند، این عنصر اساسی را به‌طور جدی مورد بهره‌برداری قرار داده‌اند. با اجرای گلاس‌نوست از دوران گورباچف زمینه برای پیشرفت گرایش‌های اسلام‌گرایانه در آسیای مرکزی تسهیل و مهیا گردید. پس از فروپاشی، قزاقستان و جمهوری آذربایجان اولین کشورهایی بودند که تقاضای عضویت در سازمان کنفرانس اسلامی را مطرح کردند.^(۲۳) روابط با ایران و ترکیه بر همین اساس در مسیر گسترش فزاینده قرار گرفت. پیوستن این کشورها به سازمان همکاری اقتصادی (اگو) گام دیگری برای بازگشت آسیای مرکزی به جهان اسلام بود.^(۲۴)

توانایی‌های بالقوه اقتصادی جمهوری‌های آسیای مرکزی نیز جاذبه زیادی را برای جمهوری اسلامی ایران و ترکیه در بر داشته است. هر دو کشور برای افزایش و گسترش روابط خود با این جمهوری‌ها برنامه‌های وسیعی را سامان دادند. با فروپاشی اتحادشوروی نیروهای اسلام‌گرا در این منطقه فعالیت خود را گسترش دادند. برخلاف تاجیکستان که حزب اسلامی توانست فعالیت سیاسی خود را ثبت نماید، در ازبکستان به احزاب اسلام‌گرا اجازه فعالیت داده نشد. تجربه جنگ داخلی در تاجیکستان، در پی تلاش ائتلاف نیروهای ملی-اسلامی برای برهم زدن ساختار قدرت در این جمهوری، سبب سخت‌تر شدن رفتار رهبری سیاسی ازبکستان با نیروهای اسلام‌گرا در ازبکستان گردید.^(۲۵) رهبران آسیای مرکزی (مدل چینی) را برای توسعه منطقه مناسب یافته، از ارائه فرصت به نیروی سیاسی، به‌ویژه اسلامی سرباز زده‌اند.^(۲۶)

به این ترتیب با توجه به نقش و نفوذ اسلام در آسیای مرکزی، با شکل‌گیری رقابت‌های جدید در منطقه، بنیادگرایی اسلامی به‌عنوان تهدید جدی مطرح گردید. به‌رغم تفاوت‌های مردم مسلمان آسیای مرکزی با دیگر مسلمانان جهان، آنها تجارب مشترک را در برابر هجوم بیگانگان و کفار انباشته‌اند.^(۲۷) ظهور و توسعه تمایلات اسلام‌گرایانه زمینه‌ساز بهره‌گیری‌های خارجی از این پدیده گردید. هرچند حوادث خونین تاجیکستان تلاش برای برهم زدن توزیع سنتی قدرت

در این جمهوری بود،^(۲۸) ولی برای جمهوری‌های دیگر بهانه مناسب برای تشدید فشار بر اسلام‌گرایان را مهیا ساخت. فشارهایی که به نوبه خود گسترش گرایشهای دینی را در منطقه در میان برخی نیروها دامن زد. همجواری ازبکستان و تاجیکستان با افغانستان تأثیرپذیری این جمهوری‌ها را از مسایل داخلی افغانستان نیز در پی داشته است. پیروزی روبه افزایش طالبان در افغانستان سبب تقویت روند صلح تاجیکستان گردید. مبارزان تاجیک و مخالفان دولت دوشنبه با هراس از محروم شدن از حمایت‌های دولت ربانی و شاه مسعود، تحت فشار روسیه و حمایت جمهوری اسلامی ایران این روند را سرعت بخشیدند.

تهدید اسلام طالبانی

با ظهور پدیده طالبان با حمایت مؤثر پاکستان و ارتش این کشور، همبستگی‌های تاریخی و فرهنگی در آسیای مرکزی دچار تهدیدات جدیدی شد. بنیادگرایی اسلامی مورد نظر طالبان که با تحجر و جمود زایدالوصفی در آمیخته، صلح و امنیت منطقه را مورد تهدید قرار داد. بهره‌گیری عقیدتی از پیوندهای عمیق تاریخی و فرهنگی با ظهور این پدیده دستخوش تهدیدات قابل توجهی شد. بنیادگرایان عرب و دولت پاکستان در پی اهداف خود فشار بر جمهوری اسلامی ایران، حرکت طالبان را مورد حمایت قرار دادند. طالبان با تکلیف از پیش روشن شده‌ای قدرت یافته، و آن تأمین صلح و ثبات در افغانستان، برای تسهیل در دسترسی پاکستان به این منطقه بود که هرگز محقق نشد. طالبان نتوانستند به تثبیت صلح و امنیت در افغانستان کمک رسانند، و با حمایت از اسامه بن لادن ناراضی عربستان سعودی، زمینه حمله آمریکا را «اوت تا اکتبر ۱۹۹۸» فراهم آوردند.^(۲۹) کشته شدن دیپلمات‌های ایرانی به دست طالبان در جریان تصرف مزارشریف چهره زشت اسلام طالبان را بیش از پیش روشن ساخت.

تهدید ناشی از این گرایش متحجرانه بزودی در قرقیزستان و ازبکستان آثار خود را نمایان ساخت. ازبکستان که همواره حمایت از ژنرال دوستم را مورد توجه قرار داده بود، با فعالیت طاهر یولداشف و جمعه نمگانی در اردوگاه‌های آموزشی تحت حمایت طالبان برای آموزش شبه نظامیان ازبک، تقابل خود را با آنها شدت بخشید. دولت قرقیزستان نیز برخی

اقدامات خشونت آمیز در قلمرو خود را ناشی از فعالیت چریکهای مسلمان آموزش دیده در اردوگاههای آموزشی تحت حمایت طالبان تلقی کرد. ایران و ازبکستان بزودی با تهدید مشترک از سوی طالبان مواجه شدند (۳۰)، که دامنه آن تمام منطقه را دربر گرفت و حتی به درون فدراسیون روسیه نیز سرایت کرد. (۳۱)

دولت آمریکا که در برابر مقابله طالبان با ایران و روسیه، در سازگاری با اهداف پاکستان، طالبان را به گونه‌ای مورد تأیید قرار داده بود، با روشن شدن چهره ناپسند اسلام طالبانی و اعتراض‌های جهانی علیه آن دچار تناقض‌های جدی گردید. آمریکا آشکارا هدف جایگزین کردن مسیر پاکستان - افغانستان را بجای ایران برای انتقال انرژی از منطقه خزر دنبال کرده است. (۳۲) پشتون‌ها در افغانستان با تحکیم نفوذ خود بر حرکت طالبان حمایت مستمر پاکستان را همراه ساختند. نقش و تأثیر پاکستان در حمایت و تقویت طالبان با شواهد متعددی تأیید شده است. به این ترتیب پیوندهای عمیق و وسیع تاریخی و فرهنگی در آسیای مرکزی، در شرایط توسعه نفوذ طالبان به عرصه انتقال تهدیدات امنیتی جدی تبدیل شد. هم تکمیلی فرهنگی و تاریخی پیرامون جیحون زمینه را برای بهره‌گیری کارساز از این ذخایر عظیم برای بازسازی هویت منطقه فراهم آورده است. نفوذ عمیق فرهنگ ایرانی - اسلامی که با امواج سهمگین اسلام طالبان مورد بهره‌برداری قرار گرفته، حفظ صلح و امنیت منطقه‌ای را بیش از پیش حائز اهمیت ساخته است. بی‌تردید تقویت صلح و ثبات می‌تواند همه کشورهای منطقه را در بهره‌مندی از این توانایی‌های بالقوه یاری رساند.

بی‌ثباتی سیاسی - نظامی مستمر در افغانستان که دارای پیوندهای نژادی و قومی متنوع با همسایگان خود می‌باشد، اینک به یک تهدید جدی برای صلح و امنیت منطقه که پیش شرط توسعه می‌باشد تبدیل شده است. مقابله با این تهدید عزم جدی و استوار همه کشورهای منطقه را که علاقمند به توسعه روابط دوستانه و مودت‌آمیز هستند، می‌طلبد. وجود یک دشمن مشترک ضرورت بهره‌گیری از میراث تجارب ارزشمند تاریخی و فرهنگی منطقه برای اعتدالی آن را بیش از پیش روشن می‌سازد. تحقق این هدف در گرو گسترش همکاری‌های چندجانبه کشورهای منطقه از جمله ایران و ازبکستان می‌باشد. عدم بهره‌گیری از مزایای یادشده می‌تواند

به از دست رفتن فرصت‌ها و وارد آمدن زبان‌های جدی به کشورهای منطقه بیانجامد. به این ترتیب پیوندهای فرهنگی در آسیای مرکزی و در پیرامون جیحون، می‌تواند به زمینه مناسبی برای توسعه روابط مودت‌آمیز میان کشورهای منطقه تبدیل شود. به‌ویژه ایران و ازبکستان در بهره‌گیری از این منابع عظیم تمدنی می‌توانند نقش مؤثری را ایفا نمایند. هراس از توسعه بنیادگرایی طالبانی امروز به یک تهدید جدی در آسیای مرکزی و قفقاز و حتی درون مرزهای فدراسیون روسیه تبدیل شده است. بر پایه یک همکاری جمعی می‌توان از زمینه‌های ارتقای منافع بهره‌گرفت، و بر همین اساس با تهدیدات مشترک نیز مقابله کرد. به‌نظر می‌رسد ایجاد یک افغانستان یکپارچه و باثبات نیازمند عزم همه کشورهای پیرامون آن و درک مشترک از مفهوم عینی تهدیدات در منطقه می‌باشد.

یادداشت‌ها

۱. رقیه بهزادی، «کوشان‌ها»، مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۳، (زمستان ۱۳۷۱)، صص ۳-۹۲.
۲. ر.ک.به: و. بارتولد. تاریخ ترکهای آسیای میانه، ترجمه دکتر غفارحسینی، (تهران: توس، ۱۳۷۶)، صص ۱۶-۱۵.
۳. همان، ص ۵۴.
۴. غلامرضا ورهرام، تاریخ آسیای مرکزی در دوران اسلامی، (مشهد: آستان قدس، ۱۳۷۲)، صص ۶۱-۵۴.
۵. همان، ص ۷۸.
6. Ahmad Rashid, *The Resurgence of Central Asia, Islam or Nationalism*, (London: Zed Book, 1994), p.12.
۷. ورهرام، پیشین، صص ۲۴۳-۲۴۲.
۸. عباس زریاب‌خویی، «خوارزم در عهد تیموریان»، مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۹، (بهار ۱۳۷۴)، ص ۱۴.
۹. الکساندر بنیگسن و مری براکس‌آپ، مسلمانان شوروی: گذشته، حال و آینده، (تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۰)، ص ۳۳.
۱۰. همان، ص ۴۹.
۱۱. همان، صص ۵۱-۵۰.
۱۲. ر.ک. الهه کولائی، «روند نوگرایی اسلامی در آسیای مرکزی»، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، شماره ۴۱، (پاییز ۱۳۷۷)، صص ۷۶-۱۵۹.

13. Beatrice F. Manz, Historical Background, in: Manz: *Central Asia in Historical perspective*, (Boulder: Westview press, 1994), p.14.
۱۴. برای اطلاع بیشتر ر.ک. الهه کولائی، سیاست و حکومت در آسیای مرکزی، (تهران: سمت، ۱۳۷۶).
۱۵. بنیگسن و براکس آپ، پیشین، صص ۱۲۷-۱۱۸.
16. John O. Voll, Central Asia as a part of the Modern Islamic World, in: Manz, *op.cit.*, pp.71-77.
۱۷. برای اطلاع بیشتر ر.ک. الهه کولائی، اتحادشوروی، از تکوین تا فروپاشی، (تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۶)، چاپ دوم.
۱۸. بنیگسن و براکس آپ، پیشین، صص ۳۴-۱۲۷.
۱۹. پیشین.
20. Rashid, *op.cit.*, pp.42-3.
۲۰. ر.ک. الهه کولائی، سیاست و حکومت در آسیای مرکزی، فصل ششم.
22. Reef Altoma, The Influence of Islam in Post- Soviet Kazakhstan, in: Manz, *op.cit.*, p.164.
23. *Ibid.*, p.169.
۲۴. برای اطلاع بیشتر ر.ک. الهه کولائی، اکو و همگرایی منطقه‌ای، (تهران: مرکز مطالعات خاورمیانه، ۱۳۷۹).
۲۵. برای اطلاع بیشتر ر.ک. سیاست و حکومت در آسیای مرکزی، پیشین.
26. A.M.Khazanov, Underdevelopment and Ethnic Relations, in: Manz, *op.cit.*, pp.158-59.
27. Vol.1. *op.cit.*, pp.67-71.
28. Rashid. *op.cit.*, pp.182-183.
29. Adam Garfinkle, Afghani Standing, *Orbis*, Vol.43, No.3, Summer 1999, p.408.
30. *Ibid.*, p.413.
۳۱. برای اطلاع بیشتر ر.ک. همگرایی و واگرایی در فدراسیون روسیه، طرح پژوهشی، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه، ۱۳۸۰.
32. Citha D. Maass, «The Afghanistan Conflict: External Involvement», *Central Asian Survey*, Vol.18, No.1, 1999. pp.74-76.